

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و حذر ز باطن خاطر نشانی
ایمیر کز آن بدو فرید و ستم
اولی نه که خاموشی که نه

لشکر نه بود آنکه نه فشان ماند
سرمه و عکس چه بخشیم
چکر خون که نه در خون نشینم

نوحید پیکر

چه کرد که نام او زبانی
بفرستد مع ما که نه دانه
چه نفعی نسبت به کینه نشانی
و نه زبانی و نه جان جو شد
از دستش لاشه واد وانه
مکمل اگر اندم که از ده
بیایم تا تو لبه نه نشو
چه قهر من خوبه در عصر آید
بکسین نه بویستن نکیر و
سته آهنگ بالینم نوانده
نبار را البیخه خیر حواله

زبان چون شعله و فشانده نام
خود آنکشی و اشک فشانده
فشانده از زانو نشانی
دشمن خو کن به خویش چه شد
شبهه نه به کینه خویشانه
برای بکشم و بچرخ سازده
سخن را دست زده توانه بشنو
دم عین من نه بچرخ سازده
از او رخصت جستن نکیر و
هنگام نشانی بر نشانی
دو لاکو سر دل کن در مشاجره

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و حذر ز باطن خاطر نشانی
ایمیر کز آن بدو فرید و ستم
اولی نه که خاموشی که نه

لشکر نه بود آنکه نه فشان ماند
سرمه و عکس چه بخشیم
چکر خون که نه در خون نشینم

نوحید پیکر

چه کرد که نام او زبانی
بفرستد مع ما که نه دانه
چه نفعی نسبت به کینه نشانی
و نه زبانی و نه جان جو شد
از دستش لاشه واد وانه
مکمل اگر اندم که از ده
بیایم تا تو لبه نه نشو
چه قهر من خوبه در عصر آید
بکسین نه بویستن نکیر و
سته آهنگ بالینم نوانده
نبار را البیخه خیر حواله

زبان چون شعله و فشانده نام
خود آنکشی و اشک فشانده
فشانده از زانو نشانی
دشمن خو کن به خویش چه شد
شبهه نه به کینه خویشانه
برای بکشم و بچرخ سازده
سخن را دست زده توانه بشنو
دم عین من نه بچرخ سازده
از او رخصت جستن نکیر و
هنگام نشانی بر نشانی
دو لاکو سر دل کن در مشاجره

بناوت باغ و کشت و کار

از این شهر و روستا

مناجات و دعا

و منسور و مشهور و معروف و
دعا و دعا و دعا و دعا
موانع کشته و کشته مردم
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا

کبوتران و کبوتران و کبوتران
سرخ و کبوتران و کبوتران
که دعا و دعا و دعا و دعا
چه دعا و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا

مناجات و دعا

الحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم

مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا

مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا
مناجات و دعا و دعا و دعا

دل کس با بدمنان گشت
 بر خور و رالافه و او شایسته
 اهل نامه اگر کس کرد
 بجز آنکه جرم را بود پیش
 نو خود از کار کار خود کن
 چنانچه عیانم فلانده شد
 که خاشاکه بر شعله باد
 با کس نه پاد بفرست
 بنیادم بپیر خدا کس نبرد
 از کس نمیکند و الوهیک پالت
 گویم طفل اشک و بر و شربت
 و از کس کس کس و غل اضم
 فلان و غل را از اهرن شد
 فلان و کس با بختا شست
 کس و کس و کس و کس و کس

که بلیا خوانند و می دهند ماله
 نه نام که بلیا را صدای است
 لبشستن بر زخمش من کرد
 شویوخ و قلم در غاند خونین
 من خود کرده اند کار خود کن
 که نازد و زخمش بر و شربت
 ستم و حق آنش کرده باشند
 بیادم شرحه با بیداد و فرست
 نه خاتم پیخورند اندام پسند
 مگر لطف که دنیا را شایسته
 کیم و من و لست و نه ان صحت
 در امد عقوبات بر کاهتم
 که عالم جمله صفر و صبر من شد
 و من و کس با الا شست
 که او در شربت و بیداد و کس

کس با بدمنان گشت
 بر خور و رالافه و او شایسته
 اهل نامه اگر کس کرد
 بجز آنکه جرم را بود پیش
 نو خود از کار کار خود کن
 چنانچه عیانم فلانده شد
 که خاشاکه بر شعله باد
 با کس نه پاد بفرست
 بنیادم بپیر خدا کس نبرد
 از کس نمیکند و الوهیک پالت
 گویم طفل اشک و بر و شربت
 و از کس کس کس و غل اضم
 فلان و غل را از اهرن شد
 فلان و کس با بختا شست
 کس و کس و کس و کس و کس

کس با بدمنان گشت
 بر خور و رالافه و او شایسته
 اهل نامه اگر کس کرد
 بجز آنکه جرم را بود پیش
 نو خود از کار کار خود کن
 چنانچه عیانم فلانده شد
 که خاشاکه بر شعله باد
 با کس نه پاد بفرست
 بنیادم بپیر خدا کس نبرد
 از کس نمیکند و الوهیک پالت
 گویم طفل اشک و بر و شربت
 و از کس کس کس و غل اضم
 فلان و غل را از اهرن شد
 فلان و کس با بختا شست
 کس و کس و کس و کس و کس

کس با بدمنان گشت
 بر خور و رالافه و او شایسته
 اهل نامه اگر کس کرد
 بجز آنکه جرم را بود پیش
 نو خود از کار کار خود کن
 چنانچه عیانم فلانده شد
 که خاشاکه بر شعله باد
 با کس نه پاد بفرست
 بنیادم بپیر خدا کس نبرد
 از کس نمیکند و الوهیک پالت
 گویم طفل اشک و بر و شربت
 و از کس کس کس و غل اضم
 فلان و غل را از اهرن شد
 فلان و کس با بختا شست
 کس و کس و کس و کس و کس

فَبَقِيَ شَاتَمًا اَنْفُسُهُمْ
خَدَانًا بِمُحْشٍ مِنْ دَانِ اَسْت
نَلَفَتْ طَلَبَتْ اَدَمَ حَبْلَ يَوْ
نَمَكًا مَدَّ وَدَّ عَالَمَ نَمَكَسْتُ
هَلْ لَدُنْهُمْ جِهَ اَسْمَاعِيلَ يَكْتَشُ
عَصَا مُوسَى وَكَلَابَرُ كَرَسَدُ
كَذَرِ يَوْزَهْ خَوْدِ كَشْتِ نَوْحُ
وَكُتَّانِ نَكْسِ بَيْتِدَهْ فَوَيْدِ
نَدَهْ غُولَهْ جِهَانِ زَاوِي
بِيَا لَيْلِمْ نَكَا اَسْتَاكِ
كِرْهُمُ بِيَاوَهُمْ بِيَاوُ دَارُمُ
بُجْسِ جَوْرُ كَرْدِيدَهْ بَاوِ اَسْت
نَهْدِ چَشْمِ نَسْرَا بَيْنْدِ دَوِيلِش
اَسَارَاوِ شَقْلَا مَخْشَاوِ

بمیلج سخن پیغمبر عشق ده
 محمد ظاهر پیغمبران است
 آرزو شود و لذت آب کل بود
 ملاختر الب و خود خاک شد
 ز فربان کاه از سر جانیت شست
 کفش نازده نیشان دگر شد
 صنوبرانم ایچتمان بحر و
 هماغه صراخ لاله بوید
 بکین فطره که زعفران است سر کوب
 طیب متادرد در دوا کن
 بنوعی ناکاه میگذارم
 سرشکر امیر بان پرستان است
 اجل هر که که آید رخ خویش
 تو میداو قانون علا خوش

بگویند که بطلید و مطلع
 کشتن حسن و علی و علی
 نفسدارش و از آن صوفی
 صبا و از شکفته غنچه
 محمد رابع خلقش و از نیکو
 کمال و بدست و نیکو
 زلفش و نیکو
 مستان و نیکو
 شکر و نیکو
 و نیکو

ماں نے کہیں کہیں ان کے لئے ایک کھانا بنایا تھا۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



دو کسے
صدنا کے سونے پونے
مجاوردہ سے خاصا انڈا نہ
وہ مسلمانا ایچم انڈا نہ
دس دسوں پاں دولہا روتی
قدم اوکرا رہے تاروتی

کوکلت حکیم رضا قدس سره
بیمبر و نثار کردن دست
که امانت میوری که فایده
عظمت احکامی عارفانه
از دهر پیشانی خند
سازد

[illegible]

حوله نه منم پستش در باران
 سر از اندیشه من را گشت به
 بهر بنای لوح شیر موزون
 است که نوح نشان خدا کند
 سوز بر پند پر گشت نالاند
 در این منور زبان گو مشرد
 دم حق بر پند گشت نال برین
 کمان دنیا بایده نال نیست
 کشنده دلو بر سینه انجم
 برین سحر ای سینه نشسته
 بر برق ملک نال بر فساد
 تیرستن جنتی ای ساهه رسته
 هلا خویشت خود نوی
 کز نه یاد خبر گو شه دم از
 قضای سوز بر سر نهایش

بگویند ما اسمی نایبتر را
 غلبه فایب حکم را فو فیض
 که ما نیز که کم داده در خیانت
 نشانها نجان دادیم بناچار
 و اصل را حشمت عجلش بود
 بگویند نفیر و اهرام خاص کردیم
 عروسی که قصید مان -
 در او دم بعبقشتا عیان
 سرس کرد و صاحب کلاه
 اگر از باغ صنع بر گل غیر است
 حواستادی که شد جبار
 زهرش که نهند بسازند شود
 سعال خنجرش خنجر بریده
 زناد عکس تنغیر کسور
 فرو نازد کن که بوس کرد

دستم هم چنانست در دل سنک
 چه خون ما در دل با تو و سر دم
 روح صاحب دینیم او زند
 همه کجاست و کلامش زبانه
 در انکشت سپید بود زاده
 در وید بود از قاض سر دم
 درون پرده زینور به نار
 کینه در بندم بهشت الماس
 پناه دوان کور و پناه مان
 تنها شمع کی زان شبه بدست
 خونند رهوار قصه دگر
 کز پیش روی بر چه سو
 عرض داشت بنوهر فریده
 بر آن اثر است و لغت و مهر
 خاتم انبیا زانکه بر دم

وچشمی شعله که در سینه
ز بزمین شعله خاستی که درین
فلکها و سحابها می درخشد
غیاثی که در دوزخ و جهنم خیزد
خفا که در دوزخ و جهنم خیزد
همچو آب و آتش در دوزخ و جهنم
نور خفا که در دوزخ و جهنم
در دوزخ و جهنم خیزد

علی ما سجد و
چند کس و چند کس
از این عالم
مستغنیان
مستغنیان
مستغنیان
مستغنیان
مستغنیان

شکسته برفضا طر افغان
دو کاه ددعاش پوید
زجلیت عندها ملک
نقد اوینا مازد لک
نخن خونیست

Handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

[illegible]

خطبات ایشاء

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بیاورد غصه طبعی را با غصه
بیاورد غصه طبعی را با غصه
بیاورد غصه طبعی را با غصه

که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده

که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده

چون سبزه فریاد دانا در
داده رسوایم صبیحا کما
صفا سانه آه آهین خیم
نچو دل برشته جامه سود
دین خانه که صفت احوال
سخت نوعی غبار دشتی بود
منه دار جوهر را در نظم
نشته با نگاه خنده چشم
چرخ کوشه بر کوشه نکی
نم دشتار در عقدا کرد
ناله خنده میانه دین
سپهر فضل دایره روت
جبه کوه بود مجبور دلتا
رخسار خندان خندان
ناله کشته کوه خندان

هر شست سر خوش شکر
چرخیم سر ما لود صفا امان
پس از او که چون نقطه اسم
چرخیم کشته مجلس خسرو
نظر حاضر و زکات خورانه
که با شکر خندانند باده
نکاد دل که بر روی نظم
بکمی نکل از کوشه چشم
من و لقمه کام هندی
نچو در عقدا دود شود
لش سر مست شادان
جبه خیرین رب عزت
سراغان خندان و کل
که غنچه در سکته ما خفته
در معنی سر و کوشه گرفته

که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده



که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده

که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده
که با شکر خندانند باده

کاشم پرستیز بود
نیز جو سدا خاک تر عشق
شکر دم که سر کذا عشق
سند داند لم در سینه اکو
ازین انتر که مد جان راه دارد
تخم بر خواند و لسان
این خون اشک بر و زده شود
زیر نور جاد نل جو ستد
از عشق که جو مغر است در کت
جنو عشق بر سیدک ندارد

سفال باشد از خاک کبر
منر سود که کد منر عشق
ذلی نادم که منر عشق
یکه انش یک عشق و یکو
پریشان زاده چون آه
کذا انش لیلر شعله زده
شر شو کد بر شعله طو
نجل کد کد شبنم فر و شد
فلک و زانه دیوانه و است
نم دارد که منر سدن ندارد

مکتب

دفاع ذل بفکر خام سوز
دین بخانه پیمان با که داره
چه بافند دین کار خانه
امید جوهر ویم عرض جبه

زانش پاره پر سید دونه
که افلاک عناصر در چهر کارند
موالید مزاج هفت کانه
ترک و مفر غرض چه است

کاشم پرستیز بود
نیز جو سدا خاک تر عشق
شکر دم که سر کذا عشق
سند داند لم در سینه اکو
ازین انتر که مد جان راه دارد
تخم بر خواند و لسان
این خون اشک بر و زده شود
زیر نور جاد نل جو ستد
از عشق که جو مغر است در کت
جنو عشق بر سیدک ندارد
کاشم پرستیز بود
نیز جو سدا خاک تر عشق
شکر دم که سر کذا عشق
سند داند لم در سینه اکو
ازین انتر که مد جان راه دارد
تخم بر خواند و لسان
این خون اشک بر و زده شود
زیر نور جاد نل جو ستد
از عشق که جو مغر است در کت
جنو عشق بر سیدک ندارد
کاشم پرستیز بود
نیز جو سدا خاک تر عشق
شکر دم که سر کذا عشق
سند داند لم در سینه اکو
ازین انتر که مد جان راه دارد
تخم بر خواند و لسان
این خون اشک بر و زده شود
زیر نور جاد نل جو ستد
از عشق که جو مغر است در کت
جنو عشق بر سیدک ندارد

کاشم پرستیز بود
نیز جو سدا خاک تر عشق
شکر دم که سر کذا عشق
سند داند لم در سینه اکو
ازین انتر که مد جان راه دارد
تخم بر خواند و لسان
این خون اشک بر و زده شود
زیر نور جاد نل جو ستد
از عشق که جو مغر است در کت
جنو عشق بر سیدک ندارد

نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه

همه بر دهنم
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه

همه بر دهنم
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه

همه بر دهنم
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه

همه بر دهنم
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه
نور چشم تکیه کرد چو دیده
بنور دهر و خورشید و ماه

مغان محلا که خوش و دلدار
 بدید آمد که گفتند فدای
 چه نصرت بر ناک که سر مست
 سر میزبان من از بخت و دید
 طایفه هفتش بر آستانه
 بر نر آمد از آن قصر کلاویز
 که بر کف خوش خوش شد
 خیال یکدگر از انفس بستیم
 ز معجون حبه بر کف طایفه
 چه معجون گفتند در دنیا خویا
 لعل لب فلان است خال امرب
 چه تهم چون نمدان فکویان
 از آن معجون و غیبیان کند
 سکار از شدت ناک دهان
 ز طوع شاه در دامن کمر

ذرغنا مال ذاه مال مزید
 که مهر شبنم مشت کاه و گل
 زین افتاد مالش کویت
 بر پیکر مرغ نورین بال خورشید
 هوا دوح غنقا امینان
 ناله شکایتش شکر و زهر
 دین من تبار و تناسک
 بهایم چه سعاد و آسایش
 که گفته زافر انا هو فناده
 غزال از دست بویین گویان
 ز کج زید ناب و کوشه لب
 بران ز کبیل خور و دیان
 چرخ نور نام خور و دگام افکنان
 ز سر بیخ و دین زبان را
 کل کلدان دامن چرخ کرد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

كنه تريك
 شيلك كيمنا ييكندو
 ملكن اكون افشاسيم
 شالليم وشلله خرابيم
 هلال خيم و دخل ايل
 وباده باج كيم زوقان

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مكتوباً في سبعة عشر لغة

چو شد از این
 شاد و شادان
 دوامد از این
 سحر و جادو
 در آن روز
 خواند و خواند

شکر خدای که پیش من میگردد
 کتب و دعوت ستانم بخرد
 زیناد پیشو کوه و دشت
 زینار هزاران خواب داد
 ز حال مست ناخوابان
 ز پیران نامرسته شع
 خیال خوابان از پیش بر دار
 از خواب پریشان جمع شو
 خورده پیش از غرق بن
 زین خوابان مستانه فاده
 ز جانانیم جانی به جراتم
 چادر و شش نقش و شاد
 خیال عشق کن ز خود و فرشو

بهم کرد انداز فلحی المام
 او خواب دنیا این کبر
 که ناخوابه صید کشته
 که هر یک اصد او به نثار
 ز داغ به ملت نازم ناسور
 پریشان در ناخاطر جمع
 در مرقم بنی از پیش بر دار
 زخ پیران نامرسته شع
 بیکرم هم نماند با زبان
 خیال بجا بیکجا ایساده
 حکای از خیال به جراتم
 کلمات بفریست منبد
 برین از خیال خجله و شوق

حکای علی بن ابی طالب

زیناد پیشو کوه و دشت
 زینار هزاران خواب داد
 ز حال مست ناخوابان
 ز پیران نامرسته شع
 خیال خوابان از پیش بر دار
 از خواب پریشان جمع شو
 خورده پیش از غرق بن
 زین خوابان مستانه فاده
 ز جانانیم جانی به جراتم
 چادر و شش نقش و شاد
 خیال عشق کن ز خود و فرشو

بهم کرد انداز فلحی المام
 او خواب دنیا این کبر
 که ناخوابه صید کشته
 که هر یک اصد او به نثار
 ز داغ به ملت نازم ناسور
 پریشان در ناخاطر جمع
 در مرقم بنی از پیش بر دار
 زخ پیران نامرسته شع
 بیکرم هم نماند با زبان
 خیال بجا بیکجا ایساده
 حکای از خیال به جراتم
 کلمات بفریست منبد
 برین از خیال خجله و شوق

زیناد پیشو کوه و دشت
 زینار هزاران خواب داد
 ز حال مست ناخوابان
 ز پیران نامرسته شع
 خیال خوابان از پیش بر دار
 از خواب پریشان جمع شو
 خورده پیش از غرق بن
 زین خوابان مستانه فاده
 ز جانانیم جانی به جراتم
 چادر و شش نقش و شاد
 خیال عشق کن ز خود و فرشو

بهم کرد انداز فلحی المام
 او خواب دنیا این کبر
 که ناخوابه صید کشته
 که هر یک اصد او به نثار
 ز داغ به ملت نازم ناسور
 پریشان در ناخاطر جمع
 در مرقم بنی از پیش بر دار
 زخ پیران نامرسته شع
 بیکرم هم نماند با زبان
 خیال بجا بیکجا ایساده
 حکای از خیال به جراتم
 کلمات بفریست منبد
 برین از خیال خجله و شوق



نموده هر فریاد و فغانه
سکندر انقباض شوین
شبه کروی چه کوران توانم
شهنشاه خورشید مگردا

چه خشم کز نه در نار بکشم
اترا با مال سوختن سوختن
از قدره تکیه بر شیب و یغز
نحو چون بوش باده که شودا

که این چنین از اهرمن خوین
که این چنین از اهرمن خوین
که این چنین از اهرمن خوین
که این چنین از اهرمن خوین

چون در سوخته داروغه کرد
هم از تیر و باران و باران
سیر و شتاب و باران و باران
حذلک عالم و باران و باران

فان سواد احوالک بدست
ملائے اسلک میں دجیوں اور
کریں خود دارا با...

در نادانان برآمد با آنکه سیر
 علمند سلام یکبار ز چاه است
 چنانکه سبیل را از کف کدو بود
 بر بنی نقش هفتیم کشتن آید
 سبیل را در دنیا از دور محمود
 بکلی تیغ به پای و بدیده
 یک سوئی از سواد از سبیل بود
 یک غوطه بر خم خویش به خود
 به بند بر دایه جگر دین
 یک چرخ و کول را لری داده
 سبیل را کتان آسمانی
 که سبیل را طولی و افرض
 و سبیل را عرض لشکر و سبیل
 شان تیغ سندان کوسه
 سبیل را طاهر و آزار آید لک

[illegible]

عبارت من کلام و قلم است
 علمند و یازده سنه
 من و شما که در خدمت
 مرده و زنده از جن
 بر دست

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

سردلان بدله تانیا امت
کرکشته بدنه صلاحی
ناله که غم غنجان
لغت نمن لند کی دوست
اشک نیم سوز حسرت الود
لحن خستانت صد خجسته
بکلمن آریسان آیتین کت
و مشان خون مالاج به بود
یتیم اشک نیر به کدشت
شر و ارس و غم از جاجسته
دور کلنجی از ابرنج
خجسته خاک تر نشسته
پرن او شیر رون کادین
غمس نیم قل صد باره کاش
دل ما که به دند خسته

سهر کشتن ما با سلامت
خندان و الشیلایه نشانی
سهر کرده به خجسته و ناچار
نه غم غنجان به دوست
ناله که غم غنجان به دوست
سهر کرده و موی خسته
خجسته آریسان آیتین کت
و مشان خون مالاج به بود
یتیم اشک نیر به کدشت
شر و ارس و غم از جاجسته
دور کلنجی از ابرنج
خجسته خاک تر نشسته
پرن او شیر رون کادین
غمس نیم قل صد باره کاش
دل ما که به دند خسته

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

مشیل

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

کتابخانه ملی ایران
تاریخچه
کتابخانه ملی ایران
تاریخچه

نشیو و اما و نادین را
چون دود زلف و نیش
که چون دود بر منب نقش زین را
غلام عاقبت محمود این است

در بیان از واد و حلاوت

که شایع هر کس هسته و جان است	منیدانم که قتل من کجای است
اگر بهایر لبت باشم از دین	هر یوی غیر نکرد دل دین
اشاء و منکند هر کس بهایر	که داغ لاله چشم که است به خون
که زلف است بل سیر کشته	مکوی بهر پیشانی کدشته
کشتاکم ز کوش پیش پوید	متر ز چون مکن از شیر دند
که ز کثیر شاه بود عادل	دل زعفران دغاش ز ناعل
ملا سار کجش بدکارش	مرو بهم لها در انتظارش
بند و او که حسن بود نابود	دل از آب عینم محتاج غم بود
ز بهر نامر عدلش عاشق او زد	پای ناله یاد ناله میگرد
دندکی بیک بیکانه لها درش	سبب و فقیامت خواند و او
از این هم چو موج لاله زار	مهر و خورشید داغ تو لها دار

چون دود بر منب نقش زین را
غلام عاقبت محمود این است
منیدانم که قتل من کجای است
هر یوی غیر نکرد دل دین
که داغ لاله چشم که است به خون
مکوی بهر پیشانی کدشته
متر ز چون مکن از شیر دند
دل زعفران دغاش ز ناعل
مرو بهم لها در انتظارش
دل از آب عینم محتاج غم بود
پای ناله یاد ناله میگرد
سبب و فقیامت خواند و او
مهر و خورشید داغ تو لها دار

چون دود بر منب نقش زین را
غلام عاقبت محمود این است
منیدانم که قتل من کجای است
هر یوی غیر نکرد دل دین
که داغ لاله چشم که است به خون
مکوی بهر پیشانی کدشته
متر ز چون مکن از شیر دند
دل زعفران دغاش ز ناعل
مرو بهم لها در انتظارش
دل از آب عینم محتاج غم بود
پای ناله یاد ناله میگرد
سبب و فقیامت خواند و او
مهر و خورشید داغ تو لها دار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائق الله
الذين هم رسل الله
الذين هم نبي الله
الذين هم اولاد الله
الذين هم اولاد آدم
الذين هم اولاد نوح
الذين هم اولاد ابراهيم
الذين هم اولاد اسماعيل
الذين هم اولاد اسحاق
الذين هم اولاد يعقوب
الذين هم اولاد يوسف
الذين هم اولاد موسى
الذين هم اولاد هرون
الذين هم اولاد داود
الذين هم اولاد سليمان
الذين هم اولاد عيسى
الذين هم اولاد مريم
الذين هم اولاد يحيى
الذين هم اولاد زكريا
الذين هم اولاد ابراهيم
الذين هم اولاد اسماعيل
الذين هم اولاد اسحاق
الذين هم اولاد يعقوب
الذين هم اولاد يوسف
الذين هم اولاد موسى
الذين هم اولاد هرون
الذين هم اولاد داود
الذين هم اولاد سليمان
الذين هم اولاد عيسى
الذين هم اولاد مريم
الذين هم اولاد يحيى
الذين هم اولاد زكريا

مشقه

بشاند باز موت حق را	رنگ دل باد شک و افسوس را
غله قطره خون هوا گیر	که رگشته چو پیکان بر پیر
اباز سر بخیز دارد ده	که او التوا هو می گوید دارد
مستکن بد کنار غافل دخت	که غافل بر غافل میزد و سخت
مزن بر کوه صحرای کوه را	دیر تاب پیکان لهرام که داشت
باز آن شو کو با دانه نامت	بقامت و نوبت کار و نامت
چو سرکان رخسار کرده حمال	نه پیکان بر رخسار غنچه دل
باز دین کند حلقه به	مهر به بر بند به بر بنفشه
کتاب حلقه چشم بر به بود	پیر به بد کردش انجیل و کعبه
خودش قلم به مناسرت	غبار راه ناطق کلاه است
بدخته ناخت که خضر سبزه را	نفس بر سر سبزه چو غنچه را
غزل و شیر و هر یک سیر حقه	چشمه و روز و شب و دهم شکفته
کون ازین که کرده او بسید	مهر به که چون بایند به
بفران و سرحد و غزاله	سر سحله و آتش کاه لاله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائق الله
الذين هم رسل الله
الذين هم نبي الله
الذين هم اولاد الله
الذين هم اولاد آدم
الذين هم اولاد نوح
الذين هم اولاد ابراهيم
الذين هم اولاد اسماعيل
الذين هم اولاد اسحاق
الذين هم اولاد يعقوب
الذين هم اولاد يوسف
الذين هم اولاد موسى
الذين هم اولاد هرون
الذين هم اولاد داود
الذين هم اولاد سليمان
الذين هم اولاد عيسى
الذين هم اولاد مريم
الذين هم اولاد يحيى
الذين هم اولاد زكريا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائق الله
الذين هم رسل الله
الذين هم نبي الله
الذين هم اولاد الله
الذين هم اولاد آدم
الذين هم اولاد نوح
الذين هم اولاد ابراهيم
الذين هم اولاد اسماعيل
الذين هم اولاد اسحاق
الذين هم اولاد يعقوب
الذين هم اولاد يوسف
الذين هم اولاد موسى
الذين هم اولاد هرون
الذين هم اولاد داود
الذين هم اولاد سليمان
الذين هم اولاد عيسى
الذين هم اولاد مريم
الذين هم اولاد يحيى
الذين هم اولاد زكريا

ستمند بر نفس منزه میگرد
 سواد نفس از نور غایتیست
 ایاران خسته و الحون در دعا
 در آمدن نور تقوی بر خیا
 کایه رسن چاکش در نو
 مان در من چهره بیگانه
 چهره در تیغ را بر کفین او
 چهره تیغ را شد کاسا
 کس که از آن دو دانه
 منکح بود کایه تیغ
 چهره او کم مشتاقان
 از آن بیجا کند عقد آباد
 کس که از آن دو دانه
 منکح بود کایه تیغ
 چهره او کم مشتاقان
 از آن بیجا کند عقد آباد

کرم و بر خال رستن بود بر سر
 کمان ایستاد از آغوا صید
 غنا بر جلوه شید پیرن پیچید
 که کلر از کپیان داد مدد ناک
 کوفت و فرزند بر عکس پرت
 دل بر خون بر سو واد صبرند
 یک جوهر فریاد بر پخت خون و
 دزدان در خیل اندر بیکار
 که بود خلیفه حین زلف طیار
 چه دند که تعقیب بر کبان
 چه چپان بر فخر از افروند
 بنک میران در عقدا افتاد
 کاجیل بودش ز ساگر زان میر
 خرام امور شمشیران راه
 مدح سازان افلاش ز شکر خد

طراز اعلیٰ قیمت ادب و دین
چنانچه انیسویں و اکتیسویں
کراچی پبلشرز لکھنؤ
چلوں نہ ہو ورنہ دینے
سے انسا از انسا کی

نکر پی نیران شغای دغل
فشار قدیم نه سبز خفته
شور باد که پیر غلمان
میالند همچنان نغمه شکر ناب
همیشه خوشتر کردی یافت
بله کن حسن انان که خامند
چهره داند حسن نه نوشته
بیاز امید اخشی بد آمد
نملی فدیه ازاد محمود
دران باران سودا بر داشت
نظر انداد بودی باز ست
نکاحی هست با نظر منظور
نکاحی بود چون راه بگرفت
خریدان سبزه محمود چون خوش
چهره سبز باد که کلون پیشتر

که کنی دلت پیکان بجا
کشتن پیر که دزد خفته
قیامت بر پوشش مستر اما
که با خود از کد زلف سلطه
بسیار شمشیر از هر چه یافت
بر یک چشمه صوفی مرغ دامند
که بار ز کس چه لذت نداشت
جیاداد خوش حسن از سبزه آمد
که شو خوش ازاد کان ملک
کل بود ازاد که کرد داشت
بر آمد بکس و کردن نداشت
که محبت با بل چون خوش بود
نفسه ادب سر راه نکرست
زلفش خند شمشیر بود
جیاداد شفا از شعله رسته



طراز عشق من کز نار جیوود
کز از عشق همان بر بهر قیود

فقد نجح بوزعكار محمود
فبدر بضمير وفضائله

طاهر بن محمد بن عبد الله

چو ساعش کرد شعله سوز
 نذر دود و حق طبر کند کار
 چو بیه توان دیر در پیشان
 کشته مشق دوزخ و دهر
 نظام فرشت عشق مدح و
 ز من مصلحت کار و زیارت
 بام ناپ و نکش بود و است
 بکوز اجگر شود و بد و بد
 بر کشتن کند و کشتن جان
 باغ خیم کس نایب کرد
 شمع زبک کشتن مال و

يَا نَسْرُ حَوْثَانِ كَعْنُ مَبْفُورُ
 عَمِ اِيْمَانُ وَيَمَانُ اَدْمَلُ
 شَكِي وَنَكَ بُوْبِي كُلِّ بَشَرِ
 شَوَانِ جَهْدِ اَنْسَالِ
 بُوْبِي كِشَاءُ وَيَشْرِ حَبِي اَبْرُ
 مَخَانِي مَوِ اَمُوْبِي شَكَا
 قَصِيْدَةُ اَهْ وَنَطْعُمَالِ اَوْسْتِ
 نَعْبِيْدُ اَعْمَرُ خَوْشِ رَاشِ اَوْسْتِ
 تَوَلَّاسِ اَسْمَرُ زَبَانِ اَسْتِ
 فَيَانِ لَهْ مَقْمُوْرُ رَاسِيْ كِرْدِ
 سُوْرُ دَالِ كِرْدِ اَسَالِدِ



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغنى عن الدنيا والآخرة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و کما کل یکا دکل زنده دست
 شکسته انشته بر بدست
 خال بر مهر موئی نشسته
 نسوخته ای که کاد خانه
 خم پای مکر در کاه عالم است
 عین غوغا گاه بش ز نور
 زشته چادر بارش شکسته
 شد آب آب نازیک چه موئی
 از و بر ناله نفس تنگ دل
 برین در ناله دهی موئی
 ز پیش خورده آید جوی
 لیسان شسته سر از چشم سوخته
 دنیا مود و یکا امکن بود
 رضا کلبه هم لب و لبانی

در صفت پیرایه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الدنيا والآخرة
أجمعين
اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الدنيا والآخرة
أجمعين

و خوش بوی نه در ناله طناده
لبوی میزد بهم فریخ و دریا اندر
چه میل بر مردان بودی در
چنان از غنچه سپید رنسته
سبزینش در فرخ شرف و خفت
نکند چوین ابرو سابه بر ناف
لبس ز چمن و کفن خاک بود
مخترنا سوزاند بیخ زبانش
سرس ز غش و عد و جهان
زلف و یکدگر غم و دگر دست
پس ترخس برشته های او ده
بیر هر دلو پستانش بر بکی
هیر چشم کبودش ناله ای
تشریح چون کفن در کار میکرد
سترا ز کفن تو ناله کردم

چشم ز غش و عد و جهان
تو ترخس برشته های او ده
بیر هر دلو پستانش بر بکی
هیر چشم کبودش ناله ای
تشریح چون کفن در کار میکرد
سترا ز کفن تو ناله کردم

و خوش بوی نه در ناله طناده
لبوی میزد بهم فریخ و دریا اندر
چه میل بر مردان بودی در
چنان از غنچه سپید رنسته
سبزینش در فرخ شرف و خفت
نکند چوین ابرو سابه بر ناف
لبس ز چمن و کفن خاک بود
مخترنا سوزاند بیخ زبانش
سرس ز غش و عد و جهان
زلف و یکدگر غم و دگر دست
پس ترخس برشته های او ده
بیر هر دلو پستانش بر بکی
هیر چشم کبودش ناله ای
تشریح چون کفن در کار میکرد
سترا ز کفن تو ناله کردم

در وصف خیر و نیکو
 و در وصف شر و بد
 و در وصف حسن و قبح
 و در وصف عجب و شگفتی
 و در وصف غیب و معجزه
 و در وصف قدرت و کبریا
 و در وصف جلال و شرف
 و در وصف کرم و سخاوت
 و در وصف علم و حکمت
 و در وصف فضل و سعادت
 و در وصف بهشت و جنة
 و در وصف عذاب و سوزن

اگر داشتی کردن در دنیا باید	چو در قفس پند بیازم باید
بیا بگسل و بپا اندازد کسل	که کوفه به نواز و ریح بر دل
از مرده اگر دهم به کار مرده	سزا با چله در شوق و له مرده
خوشه سوزد و حال سبای	سر زلفی آهی و نکای

در وصف خیر و نیکو

بیا ایمنه کوثر کوثر کنیز	قد استغنی بد جیب سخن
ذبان ز لیس و همان تان	خبر و آید و ساس و شرف و
و منقوش مثل زلال کی کوثر	نبال زلف و طهر و ده چشم و
سکه خندان بیکر بای و	سینه بر کمر و دست و
داند و ناز و ناکر و	کوثر و ناز کی متکسر و
برین عجب و عجب و خور و	کوثر و ناز و ناز و
بهر باغ و ناز و عجب و	کله و ناز و ناز و
چرا که خوشتر از سر و	خبر و ناز و ناز و
بوی غنچه از ناز و	فلم و ناز و ناز و

در وصف خیر و نیکو
 و در وصف شر و بد
 و در وصف حسن و قبح
 و در وصف عجب و شگفتی
 و در وصف غیب و معجزه
 و در وصف قدرت و کبریا
 و در وصف جلال و شرف
 و در وصف کرم و سخاوت
 و در وصف علم و حکمت
 و در وصف فضل و سعادت
 و در وصف بهشت و جنة
 و در وصف عذاب و سوزن

در وصف خیر و نیکو
 و در وصف شر و بد
 و در وصف حسن و قبح
 و در وصف عجب و شگفتی
 و در وصف غیب و معجزه
 و در وصف قدرت و کبریا
 و در وصف جلال و شرف
 و در وصف کرم و سخاوت
 و در وصف علم و حکمت
 و در وصف فضل و سعادت
 و در وصف بهشت و جنة
 و در وصف عذاب و سوزن

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بازار نازنین ماه منظر
مجلس اول و دوم و سکن

شبه دوتنه سلطان ایشک
که عفریه بیانی از نیش



نامند از او به نیش
چون که من خوشا که
باز عفریه نیش
که در نیش و نیش
چون که نیش و نیش

نکات که منسلطان
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش

چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش
چون که نیش و نیش

آمد و بیج و جام از کاشقرو
 خزان باده و بیدیداد محمود
 مدح بر داشت مانند غلام
 آخر غلامان و کوه را در پی او
 که شب بر مجلس افتاد بست
 بدین مشاور شد که صبح کا
 و مانند سحر از برادر پی
 بیاد بویست ابویم لب خنجر
 لب کفر و در چکدنت
 سیر دنیا به چشمت یابن نوز
 سحر دید نادیده کردی
 شکر چون شکر خند
 دل و شکم که شاد از امت

بعض توان کشید آه او کل دوست
 کبابش را لب می کون نمکبود
 ز لب عطا اند کو هر نایب امان
 چنین چو شسته زدی او
 تماشایم مست چشم خواب
 بگویم آه کس به نادنا سنام
 چه روز که لب کشیده درو
 همان کلبه تا زک منشور
 نصبت دل شریک ما کشیده
 مکر دنبال بخیم پیدا اندور
 کلاه می کردی دزدیده کردی
 گرفت از شاه جام نوش و خند
 زمین و آسمان مست نان است

وَلَيْسَ بِهَا إِلَّا دَسْطَانٌ

[illegible][illegible]

چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی

میشاندند هر خبر فاشش نبود
صلواتی نمیبود که در دم نیخ
نماشنا جلوه گاه مهر داشت
که در شهر کمال زده خرابی
قبامند از آخر امش خونبها شد
که انجان بخت در هم دل پیر
دیکاشانه خاکش واکر کرد
که شد آینه اش پنهان
بخون و چشم و خنجر که در داشت

بیل ندان از آن شمع کافور
ستر دی مهر الفان قرا و تیغ
چو شدن بنی خورجی و می بود
بر آن آمدن از برج ایلی
سر اسرافامش کجا و فاش شد
په رفتن بکاشن جای و خورجی
بر آمد بر میمند و فتنه سر کرد
دو فاش مد بان کاشانه چون
په دیدن خود آینه بر داشت

نورانی که در آینه سر کرد
نورانی که در آینه سر کرد
نورانی که در آینه سر کرد
نورانی که در آینه سر کرد



در آینه دیدن اما ز خود و چشم

یکی آینه آهن بیکم دل
دو فاش شخص و وار و دیار
که میگیرند هر کس عکس
و لعل صورت و دلی غبار

دو آینه است رنجان دل
دو آهن شکل نای دل و بارید
سیم آینه چارم چشم و فتنه
مهر این هر سه آینه مشالند

چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی

چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی
چنانچه از تو نظر کنی و از تو نظر کنی

قصاید

در آینه بت خود من که پیش
چنانم نظر انکار کرد
نه خورشید سامان چنان
نه باد عرق شش اشک
بادار انار در بر نیکوست
چشم نماند آن باد میگرد
اگر چه هر کس دید شور
لغز و گفتن از خوشتر شکر خند

فغانا و شایسته چه شیر
که نزارم نه پیشش که ز کرد
بزم نهضای دل بر نهض امور
چه دو ساعه قن آنش من
چه شسته برك كل كاشانه
نكاشش نكبه با صرا ز صبر کرد
و نه مرغ فکر را در نفس داشت
دشمن به چسبید بچند

در پیمان سلطان اول

در آن ساعت که در سر مست
بشامان شو و می شود و کرد
در آینه چه کرد مظهر من
دشمن چون به می بیند جا
اگر برك کلی چسبید بر او تنک

سر محمود هم بالین طلب ست
شوقان نه می دهد حق سبیل
طراذ خلوه نبرك يكش مع
نوابه شرفا تا قول است
بقشه دارا زین برین ده

در آینه بت خود من که پیش
چنانم نظر انکار کرد
نه خورشید سامان چنان
نه باد عرق شش اشک
بادار انار در بر نیکوست
چشم نماند آن باد میگرد
اگر چه هر کس دید شور
لغز و گفتن از خوشتر شکر خند
فغانا و شایسته چه شیر
که نزارم نه پیشش که ز کرد
بزم نهضای دل بر نهض امور
چه دو ساعه قن آنش من
چه شسته برك كل كاشانه
نكاشش نكبه با صرا ز صبر کرد
و نه مرغ فکر را در نفس داشت
دشمن به چسبید بچند
در آن ساعت که در سر مست
بشامان شو و می شود و کرد
در آینه چه کرد مظهر من
دشمن چون به می بیند جا
اگر برك کلی چسبید بر او تنک
سر محمود هم بالین طلب ست
شوقان نه می دهد حق سبیل
طراذ خلوه نبرك يكش مع
نوابه شرفا تا قول است
بقشه دارا زین برین ده
در آن ساعت که در سر مست
بشامان شو و می شود و کرد
در آینه چه کرد مظهر من
دشمن چون به می بیند جا
اگر برك کلی چسبید بر او تنک
سر محمود هم بالین طلب ست
شوقان نه می دهد حق سبیل
طراذ خلوه نبرك يكش مع
نوابه شرفا تا قول است
بقشه دارا زین برین ده

شکرت از تو کرد در پیش تو
که گفتند که در پیش تو
شما بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را
در پیش تو کرد در پیش تو
که گفتند که در پیش تو
شما بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را

المشاور والخباز که بود
بسم کلشای که در پیش تو
چراغ دل که در پیش تو

دو دهم از مادام که بود
روای و دوازده دهم بود
که ناخست بر آغ در وافر خست

نصیح کردن ناخست

بتراب بلخ جو رکاه از است
که شو و بپوشد خوی کاوش
که پیش از استمانش بشافرم
چرا استانت بر تو ماه
وجودت کیای عشق وجود
چراغ حسن و خشم عشق و شرم
هر چه عشق و دل زینا کاد
بهاوت نقد رخون جگر حین
که ای مرهم تقصیر معجز
لما نکه حال داغ چون است

نصیح فرم از انا کوانت
نصیح سنا جان طبع سوح
کجا عاشق نصیح و نیک کور
فصلی گفت با محمود که شاه
مورد عشق بود ۵۵۵
کل امیاد بر پیرون کلشن
ترا و بر هر زون که از ام است
باز ناز نیست افتاد و پیر
جوانش را محمود حیا و پیش
نمکانش با غم سر نگو است

بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را
در پیش تو کرد در پیش تو
که گفتند که در پیش تو
شما بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را

نصیح فرم از انا کوانت
نصیح سنا جان طبع سوح
کجا عاشق نصیح و نیک کور
فصلی گفت با محمود که شاه
مورد عشق بود ۵۵۵
کل امیاد بر پیرون کلشن
ترا و بر هر زون که از ام است
باز ناز نیست افتاد و پیر
جوانش را محمود حیا و پیش
نمکانش با غم سر نگو است

شکرت از تو کرد در پیش تو
که گفتند که در پیش تو
شما بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را
در پیش تو کرد در پیش تو
که گفتند که در پیش تو
شما بپوشید این و آن را
که میباید بپوشید این و آن را

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

پادشاه نکاد و ماله راه کرده
 با هم چسبیدند و بر دو ماه
 تصور نمودن چهره همراه
 بهشتان ابداد آفرید چه
 کماش این خود انداده ابناء
 بهشتان اینست نامسانه کهنه
 که چنگ کشیدند و خود
 سر کار این دن شکسته
 پس کل را در شبنم میبشید چه
 که در آن نبر از سیر جدا بود
 به با حلو و شیرین و پرویز

در این خاقه بکوس ماه کرده
 کلان شش کف بنیاد نهاده
 در آرد و تصور بر سر راه
 با او غنای اش کرد و نهاده
 با این شخص از عکس سبک آید
 در آنجا شکر خاقه
 با او دانش بالغ نیست و شد
 هر پایه دید و می جاویده
 و کار سر و پادشاه چه
 چنان سیر و تصور نمائود
 در آنجا با این نظر دلاورین

نقشه کار احمد میباید بود
 نقشه کار احمد میباید بود

نقشه کار احمد میباید بود
 نقشه کار احمد میباید بود

اما سامره و سیاندر میباید
 بر بوم تحمل فتنه بجز است

چند جاوید و ناما حسن انام
 نزد شوخ و استغنا اگر برآمد

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب



چند جاوید و ناما حسن انام
 نزد شوخ و استغنا اگر برآمد
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ده بیست چه عمر حسن کشته	ده ان باغ و چای نیکو کشته
سرمه زعفران و چه صابون	هنگام سابه در میدان خواند
چه دندان بر مناسبت از ایشان	میز و سجده و شلوارش مغان
گفته خوشتر از بهار و سکه	مذوق قصره پانزده کشته
برویش آینه نشین دیوار	همان شب در سن میرفت از کار
که دفتر باغ و غنای انتظار است	ترتیبی که لاله زار است
همه از کمال بیست و باغ و رستم	چه از استاد و باغ و قصر کهنه
دفتر باغ و نگر و باغ و رستم	سوار کنون و من استاد می
چه سبزه و چه سبزه و چه	چه قصر و چه سبزه و چه
من ایستادم و اما میگویم	نماند تا حکایت ساده و بزرگ
همه ایستادم و چون شعله بود	ایاز این رخسار و عه بود
یکی تیغ و یکی کردن طالع	یکی بر و یکی زامن کشاده
یکی ندیده و سماع خکیده	یکی لعل لب و لب و یکیده
در لاله سبزه و ناله و فستاد	بسیر دفتر و کشت و فستاد
چه رنگ بود و در کل غنای	باغ از قصر و صبح لاله بر نماند

ایاز دندان و دندان
فستاد و نماند و فستاد
در لاله سبزه و ناله و فستاد
در لاله سبزه و ناله و فستاد

مجلس اول
در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

مجلس اول

و این لوح که نیکو نرود
نظام از پیش قبل از دیو نیست
یوسفی که در پیش و قد
که قلمش نهاده از بدخبل
و نیز تاملان مایه میگرد
نیا به دلالت با دارم و اذنه
بهر کس نیست به نسیب کلام
که از غرض بدین مویشا مگویند
و در پیش و بی باک دارند
ایازکم مخور نشانه بر حسن
سرخیز زلف نکند و بر دوش
بر ما بجا واد مشکوعدن ناله
ایان عیبید بر انوار امان
چشمی که از خاک نشیرد
شدن نه از چاک و خون بر پیشانی

مجلس اول
در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

مجلس اول
در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان احوال و مشایخ و تلامذ و در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سکرانه بناخر کرده قند تو
لبس لاکه کوشاک سناخت
وین لایحه کلام اندیده پیش
نارید اینچنین شکوه از تو
مکن هر نه در خفاست

سحق او شکسته اندر خنک
عقب تو ای کمان کمر سناخت
لبخود میبکد رخ و مشک
کرای خون مشوقه دلج تو
که او امیکسای خود دانه نای

در کشتن

بمانان ده چهره و این بر خوس
و لاش نسوختن دنا خوش بود
مرا این مسلک کلام و دان است
چه خوش که از غیر دنا سکته
بر من نهان بر نه داد
و دان شو آیین بر مشهور
یکبار باز ده دل را ایجاد و ذ
لبس لاکه کوشاک سناخت
چیز و از ازا این زخمها خود

مکر و کشته شد مع جلودین
کبریا رخس مشوقه کس بود
کرای حر و ظالع در دنیا است
که سبطالع بر خود نشسته
شکسته دقلم دست بر ناید
بنایان دندان بر جگر نه
بر در پی بیا مؤده
مکرای شو بر پیش ما آیه
سحق او شکسته اندر خنک



کرم زخمی با حال انشا
دکم فقر و خوار و درشت
چهره طایفه الماسه در ان
پس از ششای خود میگرد
و نه برین در خون نیش
و نه برین در خون نیش

و نه برین در خون نیش
و نه برین در خون نیش
و نه برین در خون نیش
و نه برین در خون نیش
و نه برین در خون نیش

طيسه واعلم بفتح كذا

دماغ صلیب ہے پروا ملدانا

قوله المان في الدنيا

وإلهنا له ما أرادنا من الخير
مما نحن خولكم قد استعفى
وطلونا كمنه وقد استعفى
والله هو هم زدكم حسيم
والله هو هم زدكم حسيم
والله هو هم زدكم حسيم
والله هو هم زدكم حسيم
والله هو هم زدكم حسيم
والله هو هم زدكم حسيم

وَأَمَّا فِي الْقَرْعِ وَالْمُطَرِّ
فَمَا يَكُونُ إِلَّا لِمَنْ يُشَاءُ
وَمَا يَذُرُّ غَافِقًا إِلَّا
لِمَنْ يَشَاءُ ۚ فَيُضِلُّ
بِأَنفُسِهِمْ سُبُلَ
الْحَقِّ يُدْرِكُهُمُ الْعَذَابُ
وَمَا يَتَذَكَّرُونَ

حکم چون دسترس منهای کار
 که آمد بهر دار خان طاری
 نمود کینے امر بادہ یارہ
 پے پیمانهای کار به خشم
 که خای آتش امانک بنام
 ز جام خست سار نیست رفته
 کرد و دست ناز و ادب شاه
 بجام بادہ تفسیر جهان
 ز غلش نازہ مست و ام میگرد
 حیل مویر اس دی پے پالہ
 بر آید بر مست که چه تفادیر
 سر اپاد و دماغ شعله خون

طبعه اعم ز بهت کشد است | دماغ صلیب یز و اولسد است
 دماغ صلیب یز و اولسد است | دماغ صلیب یز و اولسد است

در این کتاب
دکتر علی
کشتی
کتابخانه
از این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

دوای کربلا ایچون
نزد مالدو و مودولک
شده اند و حینک

کفر و غی و زندقه و کفر
 که جام زهر کشته کرده
 به جانم که به جانم
 جگر از خون و صیدینه
 صدف نیز که خون صیدینه
 ایام از نفس الطمانینه
 از درد حلق و زجر و درد

<p> اگر دلها و جانها جمع سازم به پاس ز دستا فرشته خیزد از بار نادیده چون بر دایره شاه جهان </p>	<p> کدادم از حیات و سمع سازم پریشان و خوار و خوار امان از دین منم حسین را سوار از امکاه کاروان </p>
--	--

نما ساز و زو و قتر نما ساز
چه ساکل در میان تو ساز

که در میان کتب بسیار است کتابی که در میان

<p> وَاَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِزْدَجَارُ بِدُنْ بِالْاِزْدَجَارِ بِالْاِزْدَجَارِ بِالْاِزْدَجَارِ </p>	<p> تَمَّا خَصَمَ وَدُشْمَانُ كَرَمَهُ حَسْبَهُ عَاشِقُ هُمُ بِالْقَرْمُوشِ اَتَرُ السُّورُ دُ </p>
---	--

فی

نبد کاری که نقش بر دهان است
ایمانی منع کرده است

التمیز

من امر سيد دينا	يحيى معصيت خراج الي
-----------------	---------------------



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اگر دلها و جانها جمع سازم
 نیز با سوز و مستی تو ای
 خرد ترا باز ناپسندم
 چون مردان مرثیه جهان سازم
 کدام از حیات و شمع سازم
 پیر و زنده را خون جانم
 ایانان دین منم جبینم
 سواد امکاه کاوانم

نما ساز زویش ساختند
چه ساهل در میان تو ساختند

کے درمیان کی پیدائش کا نام

<p> وَأَكْثَرُ مَا أَزْدَى خُونًا يَدِينُ بَارِئًا لَكُمْ دَلِيلًا يَا لَيْسَ بِشَيْءٍ فَاهِدًا لِي أَمْتًا شَيْءًا لَكُمْ لَسْ كَارِ حَسْرَةً </p>	<p> تَمَّا خَضَمَ وَدُسَمَانِ مَوْزًا كَرْسِيَّ حَسْبِي عَاشِقُ نَسِيرَاتِ فَهْدِي الْقَرْمُوشُ وَفَتْهَازِ اَتَرُ شَوْرِدِ بَاوَدِ جَسْرَدِ </p>
--	--

و دند کاری که نفقش برده است
و دند کاری که نفقش برده است

عمر من نامه سید دوستدار
پیر معصیت حجاج



نیشم فند محمودی شکسته
 شکر یانه بکام نیشه اشرف
 که در فند باز آمد مجوسم
 بفشار غریب جنش کشیده است
 یا خزان مشوقه فند نشان
 اجزا که دیدد نقیض تر بنظر آمد
 شد پر شوح و بی پرده گشت
 نهاند سینه پائے پارس و سر
 که کعبه نانه افکند و بوس
 بجان بواهور من داع نیکو
 که با عاشق نیاستد سایه مر
 نشان بیخبر بر کردد جوید
 سینه و فند بدلی عشق و پران
 چون آمد حمال به تیغ رودش
 دلش لشکر عشق ایاز بی

لشرا نسیم و شکرت
 شویم و برکت میسر
 که آب خیر نشسته که کلونیم
 و توانگر که مشورت خود را
 به خود دهد و حکم خود را
 ملاک کند و بر عمل است
 و که خود را نشیب جانب خاص
 بر آرد و بکار شب و روز
 شب عاشق شاعران عزیز میوشت
 شب عاشق که شیرین و پر برکت
 شب نره و زاناد و سحرگاه
 نهار یکس دریدن و بدو جرید
 سبز چشم بنان و نمر ناد
 عسر اسنا و قد خود و سیر و پور
 چراغ شب روان محم و غازی

[illegible][illegible]

مهر و مهر بنفشه زار و کینه
دلشستم چه سیمای صبر و کینه
بر آفریند شقایق و مستطراعی
نغمه سحرآموز ناز و کینه
هم روزی که سحر و کینه
خودشید شریک ماه و یاس
بر رخ بر زلف زلف عشق
دانه زلف از غنچه زلف

سحر و غنچه زلف بپایه نباشد سکون به ششیدم به درد پیش چشم که یابو سید شش چهره زلف و فدا سوسن بر میخند صد کوشش و معنی چینه کفش که ای معشوق به عاشق ناپایه نومیدان که رخ بر ناپایه سو جوانش زلف از لاله رخسار نور عجم بنفشه بر من دشت هر دم خرد و رخون من زلف جو	دم تیغش ز کمر بر نداشت حساب زلف از این هم به درد بزم لاله الا مان از ناله زلف چهره زلف باغ گل محمود و کبریا کمر سفید سحر کفش چینه کفش ز سیم دلبری حرف ششید سر شش باطلوع صبح محمود که ای چشم چراغ مجنون که من چشم زلف مست و سحر که سحر جوشش بود محمود و کبریا
---	---

مرا اندم نفاذ مصلحت بود دل عاشق که از معشوقه خون چرا نفاذ خطا چشم لاله	اکو فرسوده با شد فرمود نوبه درد چه میزانی کبر که در دایره موج پیاله
--	---

زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف
زلف و زلف و زلف و زلف

A black and white woodcut illustration of a royal procession. In the center, a king wearing a crown and ornate robes sits on a horse, holding a scepter. He is surrounded by a large group of attendants, including women in sari and men in dhoti. The procession moves through a landscape with stylized trees and a small dog in the foreground.

[illegible]

که این نه یاد از کارها داند
 و نه نیاید عشق او را بداند
 شکست خاطر او را بداند
 و نه نیاید عشق او را بداند

بوی خوشی که از گلستان
 که در دام پند و خرد
 صفتی که در دل
 و نه نیاید عشق او را بداند

هم ما باید داناستان یاد	نصرت نصیر فرهاد میداد
که کز بخت راوشه بکس نیست	چه بر افتاد و صند و کمر و بخت
بنایند و دامد کفر نالیت	نیز نه در و فرزند کرده خالک
ایاران خفا که غارت بدزد	سر لای چه مرگان بر کمر زد
مانشور نه غواچه بر آفت	بالا سر نه کوفه زد و کشت
که اولاد را به شت پیماء	چرا بر غارت کوفه زد بی باء
بواشند و آباد فلح ندارد	که فرود آید از آفت و کار
دل محمود میباید که راست	بغور صد بخوار آید به رشت
که کرده نظم او دلتهم هوار	که نالافل شویم بر بند از بار

دختران را
 فی الحقیقه
 که در دام پند و خرد
 صفتی که در دل
 و نه نیاید عشق او را بداند

سخن راوشه از کفر کس نیست
 شکست خاطر او را بداند

جامر لعل شکستن آید فدا چو

چشم کینه بنای غم نهاده	شکستن را به دست خویر فدا مد
اگر در بر نه نیست بلند است	شکست چو بر تنم دل نشیند است

شدم غم بوشت از امر و خیر
 که در دل بدست و نالک
 شکستن را به دست خویر فدا مد
 شکست چو بر تنم دل نشیند است
 بدایه پاره را جام و کرم
 که ناخالصی را از او آید

چشم کینه بنای غم نهاده
 اگر در بر نه نیست بلند است
 شکستن را به دست خویر فدا مد
 شکست چو بر تنم دل نشیند است
 بدایه پاره را جام و کرم
 که ناخالصی را از او آید

کتابت شد در روز پنجشنبه ۱۳۰۲
کتابت شد در روز پنجشنبه ۱۳۰۲
کتابت شد در روز پنجشنبه ۱۳۰۲
کتابت شد در روز پنجشنبه ۱۳۰۲
کتابت شد در روز پنجشنبه ۱۳۰۲

سید احمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن محمد بن
محمد بن محمد بن محمد بن

مجلس شورای اسلامی
دولت ایران

بک

دین شنو مرن بر کشتار
موتامد مده نامی پشیا

50

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوکر خطا شاه و منی نامه
فلسه خانه بند تکیه نایب
تغییر الودیه چون محمد قلندر
چه بیکان نذر این بیکان
بر آید سینه خوی بر آید

عبد مولیٰ یار و فرزند مولیٰ یار
 و فرزند مولیٰ یار و فرزند مولیٰ یار
 و فرزند مولیٰ یار و فرزند مولیٰ یار
 و فرزند مولیٰ یار و فرزند مولیٰ یار
 و فرزند مولیٰ یار و فرزند مولیٰ یار

خدایا که در این عالم
 و این زمانه و این سال
 و این روز و این شب
 و این ساعت و این دقیقه
 و این ثانیه و این لحظه
 و این آنچه که در این
 و این آنچه که در این
 و این آنچه که در این

بیتا جو خوش خوانند
 به بخار و دان شد شاه غار
 آباد به دید بر کمر به دست
 به خون به کد در غنچه به دست
 برین برش از آن بنامه محمود
 به وفای به یار نب کشیدند
 که از شهر غریبه شور گشتند

نبد خو چیز دیگر مرقه برسد
 به برق به قندش کدو به
 که کالین ناز به و کرم به شکست
 و آسب به بر چیده و امان
 و می طالع ز به انال سعید
 و سیکه بر و انوسید ند
 سواد مر به و انور گشتند

دیوانه و بیچاره

سازم و دست به بر کوه و دامان
 به دامان و نایبش راه ناله
 نه از لریکل و لاله غل غل بود
 به سینه و دامان و لب جو به
 چه که در جرح اطلس و زهر و دوش
 کل بلیل و سید از کلام سنک

کد لاله ناز از اشک کک کور
 به یار و بیچاره و بیچاره
 که دایم زخم داغش و نمک بود
 به سینه به خط و ستر خی بد
 که به خنجر و عیبه و ادد افور
 دقایم را بر نمانان را بر آفتان

فی التمثیل

بیکه محو و دار از وطن است
 صلیح و بیال و کف و دست
 به افکار و بعد از آن به دست
 به یار و بیچاره و بیچاره

کلاس

به سینه و دامان و لب جو به
 به خط و ستر خی بد
 به خنجر و عیبه و ادد افور
 دقایم را بر نمانان را بر آفتان

باز در فر و دوش و دوش
 به خط و ستر خی بد
 به خنجر و عیبه و ادد افور
 دقایم را بر نمانان را بر آفتان

غلامانند او سرمه را با لاله
 چشمه لعل بر لب جلفه نام
 در کف کمره کزندی تابان
 و غماز خوش و خشم و جان
 لاله کی کز دست و جان
 زخمی بر زانو و دست و کان
 در سینه بیدار و زنده کان
 در غم و کرم و کرم و کرم
 غم و زخم و زخم و زخم

از منی ناله و از جرس دزد
و دغ فاصد می گردن دزد
طلسم دستم ز دجیان شک

منی کو تریدادے فشن واد
سند پونہ و پچر آن سا
براز مرغ هوا برای سستی

عائسہ الشبان


که انکار کند را غیبت است
که لیک را غلط و دلا و مجرم
جز از کفایت تلخ است
غم کنی بد و رانت قمر و روز
چنین رفت و چیت کفایت کرد
که حلقه بر بد دل بنزداید
تراکت پرتو جفا طر مشکی را
که بود جان عمر و مراد را
با غار از نهایت باز گشته
بسر غلطی و جام قدر بود

بختور قسنت شایسته پیل
 ز بختور نه خم دل ز بخت پیر
 باد محو گفت کے جاشیر
 جو البس داد کی شاه دلیخ نور
 لب بیکانہ طرح آشنا دند
 سخن نوعی ازان لب زده و تر
 چہ شد فہم شد مشہور سخن را
 بیک کون بر آمد انیشین کلام
 شب و روز از خیال خود گذشتے
 سوارش کلنات بکبر و بر بود

دستگاه

پین ستر بنو قبط خوابان
 هوایان با کمال صفا
 شد صفی و عشرت شد
 ز منی پاک و مالک
 ز منی پاک و مالک
 ز منی پاک و مالک

شهر صیقلگاه
نشین شاه زاد سوز و فدا
مهر و مکنایم هوای باز است
خیز زلف لاله زار و شسته
زین هاو میوه و میخانه
که می خند از بند فلان شاه
دلاشت بود در کمر کوچه



بهر آنکه در علم و ادب و فن و صناعت
 که منتهی به خلق و فساد است
 و در هر یک از اینها که در علم و ادب و فن و صناعت
 خطا از کسی و خطای

نادیده بیکدیگر میگویند
 ازان و هالان کلمات
 ابادی و زمانه لغوی
 شریف و جویسم در این
 و عکس و در اندیشه
 ملا مان را سر و بیاید

چه عراب و عالم طاق اریه
 اباد اندسته پله نبی
 متنازل و بیست بیضیه
 صلح و صلح و بیست
 نگاه و انب و عقال خبره
 و بی و دوستان و سلسله

در هر یک از اینها که در علم و ادب و فن و صناعت
 از نیکوئی میگوید و اوده

خشم کز آن باز و سلسله و قلم

سخن و فصاحت و خلق و اماند
 از امر و فرصت کرده و اماند
 که کبر و دوز و شب و اماند
 به نسوبه عشق و اماند
 مردم و نه و ترکیب و اماند
 لغت و بی و امان و اماند

که است و بی و فر و اماند
 که این و امان و اماند
 دوز و بر و امان و اماند
 حقیقت و امان و اماند
 بیان و زی و امان و اماند
 که این و امان و اماند

و از امان و امان و امان
 غلامان و امان و امان
 حد و بی و امان و امان
 امان و امان و امان
 و امان و امان و امان

و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان

و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان
 و امان و امان و امان

دوست

مقدور و پندار دارم	که نامه بستم در یاد دهم
در امانی که سر ساقا بعد خود	چرا نادار و قصه که دامن از دزد
هر که در محبت عاشق و داناوار	بزدل و شرب بناد من در کاره

عمر عاشق و زنت محراب شود	پیران و رشک با خاکسوزان شود
--------------------------	-----------------------------

عاشق الهمشک

عبارت شمع کوه فاند دشم	مطر از سوز و آه دشم
ز ملک و دمانم کوه و دبد	باغش پاره چسبید بر سید
که بر ملا و کد این پادشاه	که شکر در دلم و حمله آه
سرد یک چراغ شبیه پیکار	سواد کوه و همه بریشان
دیده آه عاشق و زلف لاله	دربن چو کماند لها کوی ناله
بر زلف و بجان به نویسم	خود دام بریشان به نویسم
در دلم و شبیه باغ جگر سوز	شب باز به شمع زام بیکم رود
هر نایب شمع به زلف لاله	شود و زلف غمرازان به شمع
شود زلف و کوه و دبد	که شمع و شمع به شمع شود



چندین بیت شعر در حاشیه چپ و راست صفحه که به خط نستعلیق نوشته شده است. این اشعار شامل مثنوی و رباعی است و به موضوعات عاشقانه و اجتماعی می‌پردازد. برخی از این اشعار به صورت عمودی و برخی به صورت مورب درج شده‌اند.

در حاشیه پایین صفحه، چندین بیت شعر دیگر به خط نستعلیق درج شده است. این اشعار نیز به موضوعات مشابه می‌پردازد و به صورت عمودی و مورب درج شده‌اند.

دندمن بکشتن تا علی سوزد
چو دیدم خار مار کلاست بوزد
دزد دزدینش و زود اده
بکار نکار بیدم خضاده
دزد دزدینش و زود اده
بکار نکار بیدم خضاده
دزد دزدینش و زود اده
بکار نکار بیدم خضاده

سحر زین محبه فقر نیست شیرین
فکش چشم خست از لعل سوزان
شکر خیزد شکست شکر دانه
کریمه نقطه مهر و مهر کشته



دراز ساعست که از دوزخ افاق
سقوط شد و از غم افاق
دست فرشته و برین داد شمع
مخون هفت صفت و فتنه شمع
سبک کاران نفس ازین که کو دانه
پو لاج شعله زدم که کو دانه

که عاقل مد شکست مل پناه
سپیل لایع کینه فرود است
دشان ستافه و دوا فتابو
دشکار فاک نام کر خال
همیشه غنچه ام این فشان داد
چهره سوز اخ دل و جو سید
برج کش استیل آفتاب
نفس در شسته مرغ سحر کرد
دنا برده کی فتنه چنین جبه
شب فشان رشوی انسان و
بمزه و نش سیا به الشا اذنا
چنین شیرین سوز سخن را
دشکی که در خون نشسته
بکنا از شکست دل سلطان را
که راه خنای در و جان دارد

که اوده شرایع بر سانه
دشمنی که سحر خامه سوز است
چه غافس و سخت مری آب آتش
دانه دند منشا فان اذنا
که شکر جای شیرین شکست
سبب تنگی و اذنا یکی راه
بهر شکست بکرش خلقه دین
حکمر سوز شمع ساز سحر کرد
بیر و اذنا بر دشته پیوست
که بخورد و حواله کلش بوز
درین شب بکامده نظم مل تنک
سکر فشان شد فتنه فتنه
که ای چون پسته به بر چنده
بکودارد رستا ز جان عیان
چنانچه تنگی به فساد

میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای
میا به شمع شمع خنای



منبے در بکتر و سناب شکریار
 همه تلخی و لطف جان خواند
 کانی کرد و در شالندم که خند
 زده اکر کند دل زان خند
 که از اوج کلاه نوش دود
 مر سوز چایانور شادان
 بیش ناله اس مایم آلود
 پیه شود ماع زود عشر
 بدیع چشمش همان فیلد
 از ان سلی فلک کرد سفاک
 فتو دیدید پیدار خاقد
 غم و شادایی حاکم کرد
 لبش مثل زلفان دهم شد
 زنج طهر از اید و صفرا
 لاله زلف دارد ملاناد

حبالا لب کن و عین القمر بر
 شکر کفایت و هنر شیرین است
 چهره و بی اگر خورشید شد
 سگفتن باد و عین کشته
 شیرین کرد و بیدار هوس زدند
 کنند خاکستر مر اباد و ناب
 چهره بگو و غریبان نشین و دود
 حکم کاوند و چو فرکان دلیر
 کریم خانه باب نکشید پل است
 کر شد میخ شیر عین کمال
 همه اسبانی و دشوار خواهد
 خداال حسرت است نادول کرد
 سخن زبان چهر خون کشته ساز
 کتی خانه دنیا امت مر جرات را
 بر لاله احوان و نشسته بر تپا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کتابخانه عمومی و اطلاعیه

وَنُفِثَ فِيهِمْ

١٢٤

کتابخانه مرکزی و اسناد خطی

ایں شاک و مستی کا اورد
ان کا مکتبہ

روایت از امام رضا علیه السلام

مجلس شورای اسلامی

دولت انوش از بنیاد کید
کریبان

چه شهرت کشتن کلایه خور و
چه فتنه نو بزان آب گل شده
باز آن ناصد فرخنده و خواند
که ای که از کدام آب هوای
شکفته شو که اینجا چون فناد
سپک پر مرغ شبگیر تو اموز
دگر نهم به از کو میانه
باز آن نو رخ ناله ایبر و
هوای ناله شایه در دما شرف
شیدن ز لایه از کفن بر آید
دور نشین بیل ز یاد جانش
عجب دوش سر مو به شکن پیشت
و از شد پیشت آسگاه از دم
نور شمع پیش چوب دود
بر دود و پرده نامت

شکست خاکی را بپای تو دادند
خیال کو چه کرد آنک که دلش
حالا و کبر و شکر خاندان خاندان
که خوش با ساز کار به کشید
بساط لاله را بر دل کشید
غزلانیم بپای تو صفی و ز
خبر مراند و دله طایر شده
مبتکرش کجای تو ناله مود
کند حسرت به دود چراغ
دل و غم را بشپید میکند بکوب
دلش خون بهی غاسق و شب
شکر شایسته تنک دوزخ
چرخ خون کشته حسرت و زکرم
که آن اندیز مرخص عمود
مرغ علم را لای شمع ناند

دو کشته در راه کربلا کشته شد
خداوند عفتان کرد و افغان کرد
در آن روز بزرگ سال بود که
دو کشته شد و شش سال از او بگذشت

وَلَا تَكُن مِّنَ الْكَافِرِينَ

چو مکر کردن لشکر روان شد
 نه نصیب از حد و نه رهاشت
 فلک زده نیز هر چشم مکر کشید
 کمر کربان هم مکان سود داده
 کفن نکرد و در شمشیر بداشت
 خونان میرفت و ازین ایامه
 زمین میرفت و لشکر برین میکش
 کمر بد عشق و رفتن جا به
 ده از رفتن ارشان روانه تو کم
 صدام استخوان کا و ما به
 که نب ده مریضیان بود کلا
 چو پیل مست هر ساعت
 هلال بین دهر مریض و مجرب



منبر خرمی در حق بار
بهر چه در فلک کز کبریا
نقد و حلقه طعن زدند
بهم چون لایق نیستند
بغیر از عجب و طعن زدند
دست از عجب زدند
دینار شود در دنیا
کند از دنیا
کند از دنیا

چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا
چشمه در شود در دنیا

دوران نامش هم میبود
که از من چنین وارو کشتا
دوران نامش هم میبود
که از من چنین وارو کشتا
دوران نامش هم میبود
که از من چنین وارو کشتا
دوران نامش هم میبود
که از من چنین وارو کشتا
دوران نامش هم میبود
که از من چنین وارو کشتا

ابل که بیه وایکوت مدقات
 شش شایر از انوش حلال
 سرش فوجی بنید از خیمه دوش
 نقش فم چون خم باد و نکوش
 سر غلطیده دذپای اکرام
 فان سرز اناز مشت و دست
 که ای عقده کشای قیاموس
 برین روضه کشیم چون شود
 بدشته زانسان بر دانه نشاد
 چه شستاد و کل بخون بر خیمه
 ز نقش سایه خورشید بر کل
 بقصد ابل از عی سالند
 سکا انکس اناز و سر ندانند
 که ناکشد غرض از کل مانع

حیاط پیش مراد از پیش
 سرش اگر دپی چون شعله تاب
 که بر داز خون سخا نه سر هوش
 سرانق منش کاسه سر نکوش
 فدای بوسه شیرین بای کام
 ز کبر مشت بر فزاد بر دست
 چنین آید باید کرد کس را
 که روزان شهر و صفت دل بود
 که انش در نهاد لاله افشاد
 که هم شمع و میکشد شمع
 بر کتب یلک می نیم بسمل
 که جای انبوی جگر منبایند
 که روضه صید کرده و تیر مکه
 معنی از لاله مرله لاله را داغ

در بیان عرض لشکر دهر بستان

بناد شمشان شربالای
 شمشان شمشان شربالای
 بناد شمشان شربالای
 شمشان شمشان شربالای
 بناد شمشان شربالای
 شمشان شمشان شربالای
 بناد شمشان شربالای
 شمشان شمشان شربالای

در این که آمد بنی در غویس
 نقش کان غلامان بنی در غویس
 فالک از ناله کوس بنی در غویس
 کوه کوشش بنی در غویس
 شرف و کنتیج بنی در غویس



در بیان عرض لشکر دهر بستان
 در بیان عرض لشکر دهر بستان
 در بیان عرض لشکر دهر بستان
 در بیان عرض لشکر دهر بستان
 در بیان عرض لشکر دهر بستان

و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم

اگر کرداد اگر انساند کادام	سواد ایمان خود و دست دارم
مؤمن منبر کجاست	صدای منبر مانند دل طیار
و کشته عالم نیز یکینست	دنب نهاد شکست استین
چه آمد از غیبت خورشید	سپیده که بود غایت دید
ارباب داده خردمند آمد باز	کره بر یک ز امیر کیم از خور

در بیان سلاطین جهان و ارباب کرم

در این عالم که در این عالم	سر طوطی پائین زاع محتاج
نیاز و خست و زاع	که باشد ناله ای بیشتر زاع
لاله از باد	همه بیوتی پائین مشرق ازاد
و طبع جام ز کس هرگز ناده	چه چشم و طبع از خرد و نظاره
شد محمود و لبر کینه خور	فرستاده و طبع آخور و شیر
از این کس چون آمدند	دور و مشرق و دل که کشته
کینه کاش که ساز و ساز	نیامد و خست و آتش نکاش
چرخ زین که خست و ساز	شود مالد نفس و خست و ساز

طلب کردند غایت خویش
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم

و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم

و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم
 و چون در این عالم بود که در این عالم

